

ارزش به جای اسلحه

نویسنده: رونالد د. آسموس / کنت ام. پولاک
مترجم: پریسا رضایی
منبع: دی سایت

می دهد. در عوض مباحثات هر روز بیش از پیش بر دو طرح دیگر متمرکز می شود. یکی از آنها از سوی به اصطلاح نومحافظه کاران (پیش از هر کس از جمله از سوی سران پنتاگون) نشأت می گیرد: دموکرات های توهم زدایی شده که در خلال جنگ ویتنام هواداران خود را از دست دادند و بعدها طلایه داران روشنفکر جناح ریگان را در میان جمهوری خواهان تشکیل دادند. آنان از جمله نخستین افرادی بودند که از ۱۱ سپتامبر این درس عبرت را گرفتند که آمریکا دیگر نباید در خاور نزدیک و خاورمیانه سیاست حفظ وضع موجود را دنبال کند، بلکه باید از قدرت خود برای متحول ساختن این منطقه استفاده نماید.

با این حال به ویژه در مطبوعات اروپایی، جهت گیری فکری سوم و جدیدی از نظر دور داشته می شود: طرح نولیبرال ها. اصطلاح «نولیبرال» در بافت آمریکایی معنایی متفاوت با اروپا دارد که در آن لیبرال های حاکم بر بازار با جهت گیری راست میانه رو مد نظر قرار داده می شوند. در مباحثات آمریکا، در نقطه مقابل، لیبرال ها اکثراً دموکرات و جمهوری خواهانی میانه رو هستند که به این نتیجه رسیده اند که ایالات متحده آمریکا باید راهبرد خود را در قبال خاور نزدیک و خاورمیانه مورد بازسنجی قرار دهد. آنان می گویند که جنگ علیه تروریسم تنها زمانی می تواند قرین پیروزی باشد که توسعه ارزش های غربی به راهبرد اساسی بدل گردد. نولیبرال ها و نومحافظه کاران در رسانه های اروپایی اغلب یک گروه واحد تلقی می شوند، زیرا هر دو مدافع سیاست غربی تحول و ایجاد مردم سالاری در خاورمیانه هستند.

هر دو گروه از بکار بستن خشونت در افغانستان و علیه صدام حسین نیز حمایت کرده اند. با این حال، از زمان پایان عملیات جنگی در عراق، تفاوت های واقعی میان این دو گروه در مسایل اساسی ظاهر شده است: پیشگیری و به کارگیری خشونت؛ بنا به نظر نومحافظه کاران، آمریکا

شعار حاکم چنین بود: «ثبات، برتر از همه چیز است.» هنگامی که همه ریسمان ها نیز پاره می شد، واشنگتن وارد عمل می شد و خلافکاران را به مجازات می رساند تا بار دیگر به رفتار لاقیدانه اش که الزاماً نیز با حسن نیت همراه نبود، رجعت کند.

۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ نشان داده است که ما برای این عدم توجه به مشکلات منطقه باید چه بهایی را بپردازیم. از این رو، امروز پرسشی مطرح است: چگونه می توانیم خاور نزدیک و خاورمیانه را به نحوی شکل دهیم که دیگر انسان هایی از آن برنخیزند که قصد جانمان را می کنند و برای این کار هم تجهیزات بهتری دست و پا می نمایند؟ در این مباحثه سه جهت گیری فکری شکل گرفته است.

نخست، به طرحی سنتی از سیاست واقع گرایی می رسیم که آن راهم در داخل حکومت و هم در میان کارشناسان سیاست خارجی می توان یافت. اینها به پیچیدگی های منطقه، انزجار حاکم در آن علیه مداخله از خارج (بویژه از سوی غرب) و نیز شکست تلاش هایی برای مدرن سازی این منطقه یا همسوسازی آن با غرب اشاره می کنند. مدافعان این جهت گیری فکری استدلال می کنند که خاور نزدیک و خاورمیانه برای این گونه تحولات آمادگی لازم را ندارند. امیدواری های غرب برای اینکه بتواند از روند ایجاد مردم سالاری و اصلاحات اقتصادی حمایت کند (یا حتی آنها را به زور پیش برد) در بهترین شرایط ممکن، فریب دهنده و خود باعث به وجود آمدن رژیم های اسلامگرا هستند که باید از پدید آمدن آنها جلوگیری شود. گفته می شود که در عوض باید سیاست غرب همچنان محدود به آن شود که وضع حاکم کنونی و به این ترتیب، ثباتی نسبی حفظ شود تا خطر تا آنجا که امکان دارد کم شود و در عین حال بتوان نسبت به گذشته موفق تر بود.

البته اگر در لاس وگاس بود، کس دیگری روی این مقوله شرط بندی نمی کرد. طرح سنتی به تدریج در واشنگتن نیز اعتبارش را از دست

در واشنگتن اضطراب سیاسی حول دو پرسش می گردد: آیا آمریکا عراق را در کنترل خواهد گرفت؟ آیا دولت بوش اطلاعات سازمان های امنیتی را ملعبه ساخته و یا اصلاً در خطر صدام حسین مبالغه کرده است؟ قابل درک است که این مضامین ذهن بسیاری اروپاییان را نیز به خود مشغول می کند. با این حال، جنبه دیگری از مباحثات روز در آمریکا می تواند به مراتب مهم تر و پرعاقبت تر - حتی در رابطه ما با اروپا - باشد؛ تغییری فکری اساسی در زمینه ی سیاست ما در قبال خاور نزدیک و خاورمیانه.

از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در واشنگتن طرحی پدید آمده است که باعث می شود در این منطقه پای بزرگترین چالش راهبردی زمانه ما به میان آید. هر روز تعداد بیشتری از افراد در این زمینه توافق نظر می یابند که غرب باید تصورات خود را درباره ی این منطقه ی جنگی به طور اساسی دگرگون سازد. رسیدن به نقطه اوجی غمبار در اوضاع این منطقه نه فقط ثبات کشورهای مربوطه را به خطر می اندازد، بلکه برای غرب نیز به خطری رو به رشد بدل خواهد شد. این خطر از تروریسم، کشورهای شکست خورده، کشورهای محور شرارت، موج فراریان و سلاح کشتار جمعی ناشی می شود این دیدگاه دگرگون شده، توضیحی برای موافقت آمریکاییان با مداخله ی نظامی علیه صدام حسین نیز هست و این موافقت حتی در میان آن عده دریافت می شود که نسبت به سیاست خارجی بوش، نظری انتقادی دارند.

در گذشته، واشنگتن همواره بر اساس این شعار عمل می کرد: تا زمانی که این کشورها در سیاست خارجی خود منافع ما را رعایت می کنند، نیازی به آن نیست که نگران امور داخلی شان باشیم.

سیاستمداران آمریکایی و اروپایی به این فکر قناعت می کردند که جوامع خاورمیانه از لحاظ فرهنگی با ما بیگانه هستند، به همین دلیل است که ارزش های جهانی سیاست خارجی غربی در آنجا فاقد اهمیت است.

**نولیبرال ها
می گویند که
جنگ علیه تروریسم
تنها زمانی می تواند
قرین پیروزی باشد که
توسعه
ارزش های غربی
به راهبرد اساسی
بدل گردد**



باید همچنان فشار بسیاری اعمال نماید تا رژیم های عرب را به ایجاد تحولاتی وادار سازد. آنان مشکل این منطقه را چنان سنگین و خطرناک می‌داند که از نظر آنان، این بار با سلاح های شیمیایی، بیولوژیکی یا هسته ای رخ خواهد داد. چنان قریب الوقوع می‌دانند که از نظر آنان، هدف هرگونه ابزاری را توجیه می‌کند. از این رو، نومحافظه کاران چنین مطالبه می‌کنند: اگر رژیم های این منطقه با فشار اصلاحات مخالفت کردند، آمریکا باید به زور آنان را به این امر وادار سازد. مداخله در عراق و بازسازی از نظر آنان یک استثنا نیست، بلکه موردی نمونه است که در صورت لزوم باید بتوان آن را در دیگر مناطق نیز تکرار کرد.

نولیبرال ها در نقطه مقابل به پیشگیری سیاسی در ابتدای امر و ضربات پیشگیرانه نظامی به عنوان واپسین ابزار اعتقاد دارند. آنان از این روز از جنگ در افغانستان و عراق حمایت کرده اند که به این نتیجه رسیده اند که این غدد چرکی باید برداشته شوند تا بهبود حاصل شود. اما بنا به نظر نولیبرال ها، خشونت هرگز نباید به یک ابزار متعارف در سیاست و یا در جریان شکل دهی اجتماعی به خاورمیانه بدل شود. به گفته آنان، باید اعراب را نسبت به مردم سالاری و مدرنیته سازی متقاعد ساخت، نه اینکه به زور آن را در حلقومشان فرو برد.

علت این استدلال این است که در حال حاضر در جهان عربی فقط دو جناح سیاسی وجود دارد: رژیم ها به همراه نظرکردگانشان و بنیادگرایان اسلامی. ما باید در اینجا راه های جایگزینی برای این دو قشر ایجاد کنیم و از تعداد روزافزون اعرابی که خواهان تحولات هستند، حمایت کنیم. حتی اگر این بدان معنا باشد که ناچار شویم، سرعت خود را کاهش دهیم.

بازسازی ساختارهای حکومتی؛ «ملت سازی (Nation - Building)» با طرح نومحافظه کاران تناسب ندارد. جمهوری خواهانی که جناح خود را به نومحافظه کاران تغییر داده اند، بیش از یک دهه در معرض فشار این قضیه بوده اند. هنگامی که نومحافظه کاران از بازسازی مردم سالاری سخن می‌گویند، برایشان دشوار است که به دنبال سخن گفتن به عمل نیز بپردازند. بهترین نمونه چنین است: دولت بوش که به نظر می‌رسد هر بار که لازم می‌بیند، ساختارهای مردم سالارانه اساسی را که با گرایش ایدئولوژیکی خودش در تضاد است، بسازد، دچار عارضه ناآرامی می‌شود. این امر را در افغانستان و عراق

به طور روزانه شاهد هستیم. در نقطه مقابل، «ملت سازی» برای نولیبرال ها یک ابزار راهبردی است. از نظر آنها برنده شدن در صلح به همان اندازه اهمیت دارد که پیروزی در جنگ؛ البته نخستین هدف دشوارتر است. و در عراق این عملیات در هر حال به ارزشش می‌ارزیده است. یک عراق تثبیت یافته، رو به شکوفایی و تکثرگرا می‌تواند برای کل منطقه جنبه الگو داشته باشد. این کشور در این صورت می‌تواند ثابت کند که عربی و مردم سالار بودن به طور همزمان امکان پذیر است. در نقطه مقابل، شکست در عراق می‌تواند رخدادهای منفی را به طور کلی در منطقه شدت بخشد و سقوط را تسریع نماید.

روند صلح در خاورمیانه؛ بسیاری از نومحافظه کاران نسبت به روند صلح میان اسرائیلی ها و فلسطینیان به دیده شک می‌نگرند. هر چند آنان به طور علنی می‌گویند که بازسازی دموکراسی فلسطینی برای راه حل تشکیل دو دولت امری اساسی است، اما این سخنی لفظی بیش نیست؛ زیرا سرآخر آنان علاقه بسیار اندکی به آن نشان می‌دهند که گام های ضروری را برای پیشبرد یک توسعه ی صلح آمیز بردارند. در عوض، آنان این را ورد زبان ساخته اند که تازه زمانی می‌توان به وعده های مقتدران عرب اعتماد کرد که آنان به مردم سالاری روی آورند.

از نظر نولیبرال ها روند صلح اولویت دارد. ما معتقد هستیم که فقط یک قرارداد صلح است که می‌تواند برای اسرائیلی ها امنیت و برای فلسطینیان سرزمینشان را به ارمغان آورد. از اینها گذشته، این روند صلح می‌تواند راه را برای تحولات دیگر در منطقه نیز هموار کند. تا زمانی که بحران عربی اسرائیلی در جریان باشد، مخالفان تحولات در جهان عربی، تهدید اسرائیلی را همواره به عنوان بهانه مورد استفاده قرار خواهند داد تا اصلاحات را دور زنند. از اینها گذشته، آمریکا - تا زمانی که در هواداری از یک راه حل دو دولتی عادلانه برای اسرائیلی ها و فلسطینیان وارد عمل نشود - در نظر اعراب هرگز به عنوان نماینده ای باور پذیر از اصلاحات مردم سالارانه بدل نخواهد شد.

امپریالیسم در مقابل رهبری؛ نومحافظه کاران، امپریالیسم آمریکایی و تفوق آمریکا را هدفی مشروع می‌دانند. متحدان سنتی از نظر آنان مایه آزارند و آنان ائتلاف «موردی» یا تکروری را ترجیح می‌دهند. این قدرت است که قانون را می‌سازد و معیارهای

بین المللی و قراردادها فقط برای اشرار و نه برای آمریکاییان مصداق دارند. نولیبرال ها در نقطه مقابل به رهبری مبتنی بر باورپذیری معتقد هستند. آنان هوادار هم پیمان های قدرتمندانه و چند جانبه هستند. از نظر ایشان، تحول خاور نزدیک و خاورمیانه به چند دهه همکاری سیاسی، اقتصادی و راهبردی نیاز دارد. از این رو، ما باید به جای بی اهمیت ساختن هم پیمانی هایمان، روابط جدیدی برقرار سازیم. آمریکا فقط نباید در میان دشمنانش هراس برانگیزد، بلکه همچنین باید از دوستانش نیز تحسین و حمایت به عمل آورد.

اکنون همه اینها برای اروپا به چه معناست؟ اهمیت یک عملیات مشترک درباره خاور نزدیک و خاورمیانه، یکی از مهم ترین چالش ها در هم پیمانی فرآتلانتیکی است. در آمریکا این امر هر روز اهمیت کمتری می‌یابد که آیا این منطقه باید تغییر ساختار بدهد یا خیر، بلکه این نکته اهمیت بیشتر می‌یابد که این امر چگونه باید رخ دهد. اروپاییان باید از این بحث آمریکایی استقبال و در این راه آمریکا را همراهی کنند. این امر می‌تواند مباحثات را غنی سازد و نتیجه گیری های ما نیز از تجربیات و مشاوره های اروپایی بهره مند خواهند شد.

متأسفانه، بسیاری از دولت های اروپایی گرفتار روش خاص خود از اعمال سیاست واقعگرایانه هستند؛ یعنی مرحله ای که واشنگتن در هفته های اخیر پشت سر گذاشته است. با این حال، استثناهایی حائز اهمیت وجود دارد. بر این اساس، یوشکا فیشر، وزیر امور خارجه آلمان، از مدت ها پیش یک راهبرد گسترده را برای خاورمیانه تبلیغ می‌کند. او در واپسین دیدار خود در واشنگتن، افراد را به بحثی جدید درباره عملیات مشترک آمریکایی - اروپایی دعوت کرد. ما باید به این دعوت پاسخ دهیم، در این سو و در آن سوی آتلانتیک.

رویکردانی کنونی اروپاییان از رئیس جمهور بوش و نومحافظه کاران نباید آنان را از آن باز دارد که در مباحثه ای که برای منافع خودشان در منطقه و برای آینده روابط فرآتلانتیک نیز اهمیتی به سزا دارد، مشارکت نمایند. دیدگاه نولیبرالی برای آن دسته از سیاستمداران اروپایی که از ضرورت ایجاد مردم سالاری در خاورمیانه آگاهند، اما همزمان مایل نیستند که خشونت تنها راه قابل طی شدن در این خطه باشد، راه جایگزینی آرایه می‌دهد.

**در حالی که
نومحافظه کاران
معتقدند
اگر رژیم ها
با فشار اصلاحات
مخالفت کردند
آمریکا باید به زور
آنان را
به این امر
و ادان سازد
نولیبرال ها
در نقطه مقابل
به پیشگیری سیاسی
در ابتدای امر
و ضربات
پیشگیرانه نظامی
به عنوان
ابزار نهایی
عقیده دارند**